

الدَّرْسُ الْأَوَّلُ

الدِّينُ وَ التَّدِينُ: دین و دینداری

(... أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا) یونس: ۱۰۵ «با یکتا پرستی به دین روی بیاور». یونس: ۱۰۵

التَّدِينُ فِطْرِيٌّ فِي الْإِنْسَانِ . وَ التَّارِيخُ يَقُولُ لَنَا : دین داری در انسان ذاتی است. و تاریخ به ما می گوید:

لَا شَعْبَ مِنْ شُعُوبِ الْأَرْضِ وَ كَانَ لَهُ دِينٌ وَ طَرِيقَةٌ لِلْعِبَادَةِ. هیچ ملتی از ملت های زمین نیست مگر دین و راه روشی برای عبادت او داشته باشد.

فَالْإِتَارُ الْقَدِيمَةُ الَّتِي اِكْتَشَفَهَا الْإِنْسَانُ ، وَ الْحَضَارَاتُ الَّتِي عَرَفَهَا مِنْ خِلَالِ الْكِتَابَاتِ وَ النُّقُوشِ وَ الرُّسُومِ وَ التَّمَاثِيلِ ، تُؤَكِّدُ اهْتِمَامَ الْإِنْسَانِ بِالْأَدِينِ . پس آثار قدیمی ای (باستانی) که انسان آنها را کشف کرده است، و تمدن هایی که شناخته است آنها را از بین کتیبه ها و کنده کاری ها و نقاشی ها و مجسمه ها، تاکید می کند بر توجه انسان به دین.

وَ تَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ فِطْرِيٌّ فِي وُجُودِهِ ؛ وَلَكِنَّ عِبَادَاتِهِ وَ شَعَائِرَهُ كَانَتْ خُرَافِيَّةً ؛ مِثْلَ تَعَدُّدِ الْإِلَهَةِ وَ تَقْدِيمِ الْقُرَابِينَ لَهَا لِكَسْبِ رِضَاهَا وَ تَجَنُّبِ شَرِّهَا.

و راهنمایی می کند بر اینکه آن (وجود دین) در وجودش (وجود انسان) ذاتی است؛ و اما عبادت ها و آیین هایش و مراسم خرافی است؛ مانند تعدد خدایان و پیشکش کردن قربانی ها برای آنها برای بدست آوردن رضایتشان و دوری از بدی هایشان.

وَ زَادَتْ هَذِهِ الْخُرَافَاتُ فِي أَدْيَانِ النَّاسِ عَلَى مَرِّ الْعُصُورِ. وَلَكِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَتْرِكِ النَّاسَ عَلَى هَذِهِ الْحَالَةِ؛ فَقَدْ قَالَ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ :

و افزایش یافت این خرافات در ادیان مردم بر اثر گذشت زمان. و اما خداوند بزرگ و بلند مرتبه مردم را در این حالت رها نکرد؛ پس در کتاب کریم خویش فرموده است:

(أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى) أَلْقِيَامَةَ: ۳۶ «آیا انسان گمان می کند پوچ و بیهوده رها می شود.»

لَذَلِكَ أَرْسَلَ إِلَيْهِمُ الْإِنْبِيَاءَ لِيُبَيِّنُوا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ وَ الدِّينَ الْحَقَّ. بنابراین فرستاد نزد آنها پیامبران را تا راه راست و دین حق را آشکار کنند.

وَ قَدْ حَدَّثَنَا الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ عَنْ سِيرَةِ الْإِنْبِيَاءِ وَ صِرَاعِهِمْ مَعَ أَقْوَامِهِمُ الْكَافِرِينَ. و سخن گفته است با ما قرآن کریم درباره روش و کردار پیامبر صلی الله علیه و سلم و کشمکش هایشان با اقوام کافرشان.

وَ لَنُنْذِرُكُمْ مِثْلَ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ الَّذِي حَاوَلَ أَنْ يَنْقُدَ قَوْمَهُ مِنْ عِبَادَةِ الْأَصْنَامِ. و باید به عنوان نمونه یاد کنیم از ابراهیم خلیلی که تلاش کرد قوم خود را از بت پرستی نجات دهد،

فَفِي أَحَدِ الْأَعْيَادِ لَمَّا حَرَجَ قَوْمُهُ مِنْ مَدِينَتِهِمْ، بَقِيَ إِبْرَاهِيمُ وَحِيدًا، فَحَمَلَ فَأَسًا ، وَ كَسَرَ جَمِيعَ الْأَصْنَامِ فِي الْمَعْبَدِ إِلَّا الصَّنَمَ الْكَبِيرَ،

ثُمَّ عَلَقَ الْفَأْسَ عَلَى كَتِفِهِ وَ تَرَكَ الْمَعْبَدَ. پس در یکی از عیدها هنگامی که قومش از شهرشان خارج شدند، ابراهیم تنها ماند، پس تبر را برداشت و شکست همه بت ها را در معبد بجز بت بزرگ را، سپس آویخت تبر را بر دوش آن و معبد را ترک کرد.

وَ لَمَّا رَجَعَ النَّاسُ، شَاهَدُوا أَصْنَامَهُمْ مُكْسَرَةً، وَ ظَنُّوا أَنَّ إِبْرَاهِيمَ هُوَ الْفَاعِلُ ، فَأَحْضَرُوهُ لِلْمَحَاكِمَةِ وَ سَأَلُوهُ: وَ هِنَاكَمِ كَيْفَ مَرَدَمُ بَرِگشتند، بت های خویش را شکسته دیدند، و گمان کردند که انجام دهنده کار اوست (ابراهیم)، پس او را برای محاکمه احضار کردند و او پرسیدند:

(... أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِأَلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ) الْإِنْبِيَاءَ: ۶۲ «آیا تو این کار را با خدایان ما انجام داده ای.»

فَأَجَابَهُمْ: لِمَ تَسْأَلُونَنِي؟! إِسْأَلُوا الصَّنَمَ الْكَبِيرَ. پس به آنها جواب داد: برای چه از من می پرسید؟! از بت بزرگ سوال کنید.

«بَدَأَ الْقَوْمُ يَتَهَامِسُونَ» إِنَّ الصَّنَمَ لَا يَتَكَلَّمُ ، إِنَّمَا يَقْصِدُ إِبْرَاهِيمَ الْإِسْتِهْزَاءَ بِأَصْنَافِنَا . مردم شروع کردند به پچ پچ: «قطعا بت بزرگ سخن نمی گوید، ابراهیم فقط قصد مسخره کردن بت هایمان را دارد.»

و هُنَا (قَالُوا حَرِّقُوهُ وَ انصُرُوا آلِهَتَكُمْ) الْأَنْبِيَاءُ: ٦٨ «گفتند که بسوزانید او را و یاری کنید خدایا نتان را.»

فَقَدَّفُوهُ فِي النَّارِ ، فَأَنْقَذَهُ اللَّهُ مِنْهَا . پس انداختند او را در آتش، پس نجات داد خداوند او را (ابراهیم) از آن.

ترجمه درس ۲

الدَّرْسُ الثَّانِي

مَكَّةُ الْمُكْرَمَةُ وَ الْمَدِينَةُ الْمُنَوَّرَةُ

جَلَسَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ أَمَامَ التَّلْفَازِ مُشْتَاقِينَ ، وَ هُمْ يَشَاهِدُونَ الْحُجَّاجَ فِي الْمَطَارِ . اعضاء خانواده با اشتیاق در برابر تلویزیون نشستند ، در حالی که حاجیان را در فرودگاه می دیدند.

نَظَرَ «عَارِفٌ» إِلَى وَالِدِيهِ ، فَرَأَى دُمُوعَهُمَا تَتَسَاقَطُ مِنْ أَعْيُنِهِمَا . فَسَأَلَ عَارِفٌ وَالِدَهُ مُتَعَجِّبًا : يَا أَبِي ، لِمَ تَبْكِي ؟

«عَارِفٌ» به پدر و مادرش نگاه کرد، پس اشک هایشان را دید که پی در پی از چشمانشان می ریخت . پس عارف با تعجب سؤال کرد: ای پدرم برای چه گریه می کنی !؟

الْأَبُ : حِينَمَا أَرَى النَّاسَ يَذْهَبُونَ إِلَى الْحَجِّ ، تَمُرُّ أُمَامِي ذِكْرِيَاتِي فَأَقُولُ فِي نَفْسِي : يَا لَيْتَنِي أَذْهَبُ مَرَّةً أُخْرَى ! پدر: هنگامی که مردم را

می بینم به حج می روند، خاطراتم در برابرم می گذرند؛ پس با خودم می گویم: ای کاش بار دیگر بروم!

رُقِيَّةُ : وَلِكِنَّكَ أَدَيْتَ فَرِيضَةَ الْحَجِّ فِي السَّنَةِ الْمَاضِيَةِ مَعَ أُمِّي ! رقيه: ولی تو عمل واجب حج را سال گذشته همراه مادرم ادا کردی (انجام دادی)!

الْأُمُّ : لَقَدْ اشْتِاقَ أَبُوكُمْ إِلَى الْحَرَمَيْنِ الشَّرِيفَيْنِ : مَادِر: پدرتان مشتاق دو حرم شریف شده است:

الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ الْمَسْجِدِ النَّبَوِيِّ وَ كَذَلِكَ الْبَقِيعِ الشَّرِيفِ . مَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ مَسْجِدِ پِيَامِبِرٍ؛ وَ هَمِينَطُورِ قَبْرِسْتَانِ بَقِيعِ شَرِيفِ عَارِفٌ : أَأَنْتِ مُشْتِاقَةٌ أَيْضًا ؛ يَا أُمَاهُ ؟ عَارِفٌ: مَادِر: آیا تو هم مشتاقی؟

الْأُمُّ : نَعَمْ ، بِالتَّكْوِيدِ يَا بِنْتِي .. مَادِر: بله طبعاً ای پسرکم.

الْأَبُ : كُلُّ مُسْلِمٍ حِينَ يَرَى هَذَا الْمَشْهَدَ ، وَ يَتَذَكَّرُ الْأَمَّاكِنَ الْمُقَدَّسَةَ يَشْتِاقُ إِلَيْهَا . پَدِر: هر مسلمانی هنگامی که این صحنه ها را می بیند، مکان های مقدس را بیاد می آورد، به طرف آن مشتاق می شود .

عَارِفٌ : مَا هِيَ ذِكْرِيَاتُكُمْ عَنِ الْحَجِّ ؟ عَارِفٌ: خَاطِرَاتَانِ از حج چیست؟

الْأَبُ : أَتَذَكَّرُ خِيَامَ الْحُجَّاجِ فِي مَنَى وَ عَرَفَاتٍ ، پَدِر: به یاد می آورم خیمه های حاجیان در منی و عرفات،

وَ رَمِي الْجَمْرَاتِ وَ الطَّوَافِ حَوْلَ الْكَعْبَةِ الشَّرِيفَةِ وَ السَّعْيِ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ ، وَ زِيَارَةِ الْبَقِيعِ الشَّرِيفِ . رمی جمرات و طواف دور کعبه شریف و سعی بین صفا و مروه و زیارت بقیع شریف.

الْأُمُّ : وَ أَنَا أَتَذَكَّرُ جَبَلَ النُّورِ الَّذِي كَانَ النَّبِيُّ يَتَعَبَّدُ فِي غَارِ حِرَاءِ الْوَاوِعِ فِي قِمَّتِهِ . مَادِر: و من به یاد می آورم کوه نوری را که پیامبر صلی الله علیه وسلم در غار حرا واقع در قله آن عبادت می کرد.

رُقِيَّةُ : أَنَا قَرَأْتُ فِي كِتَابِ التَّرْبِيَةِ الدِّينِيَّةِ أَنَّ أَوْلَى آيَاتِ الْقُرْآنِ نَزَلَتْ عَلَى النَّبِيِّ فِي غَارِ حِرَاءِ . رقيه: من در کتاب تعلیمات دینی خواندم که اولین آیات قرآن در غار حرا بر پیامبر نازل شد.

هَلْ رَأَيْتِ الْغَارَ ؛ يَا أُمَاهُ ؟ آیا این غار را دیده ای؟ ای مادر

الْأُمُّ : لَا ، يَا بِنْتِي . الْغَارُ يَقَعُ فَوْقَ جَبَلِ مُرْتَفَعٍ ، لَا يَسْتَطِيعُ صُعودُهُ إِلَّا الْأَقْوِيَاءُ . وَ أَنْتِ تَعْلَمِينَ أَنَّ رَجُلِي تَوَلَّمَنِي .

مَادِر: نه دخترکم، غار بالای کوه واقع است، فقط افراد قوی می توانند بر بالای آن بروند. و تو میدانی که پای من درد می کند.

رُقِيَّةُ : هَلْ رَأَيْتُمَا غَارَ ثَوْرٍ الَّذِي لَجَأَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ فِي طَرِيقِ هِجْرَتِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ الْمُنَوَّرَةِ ؟ رقيه: آیا غار ثور را که پیامبر در راه هجرتش به مدینه بدان پناه برد دیده ای؟

الْأَبُ : لَا ، يَا عَزِيزَتِي ؛ أَنَا أَتَشَرَّفُ مَعَ جَمِيعِ أَعْضَاءِ الْأُسْرَةِ وَ مَعَ الْأَقْرَبَاءِ لَزِيَارَةِ مَكَّةِ الْمُكْرَمَةِ وَ الْمَدِينَةِ الْمُنَوَّرَةِ مَرَّةً أُخْرَى وَ أُرُورَ هَذِهِ الْأَمَّاكِنِ .

پَدِر: نه، ای عزیزم؛ من آرزو دارم بار دیگر به همراه همه اعضای خانواده و نزدیکان به زیارت مکه مکرمه و مدینه منوره مشرف بشوم و این مکان ها را زیارت کنم.

الْكُتُبُ طَعَامُ الْفِكْرِ (کتاب ها غذای اندیشه)

(عَنْ كِتَابٍ «أَنَا» لِعَبَّاسِ مَحْمُودِ الْعَقَّادِ ، بِتَصَرُّفٍ) از کتاب «من» محمود عقاد، با تصرف
إِنَّ الْكُتُبَ طَعَامُ الْفِكْرِ وَ لِكُلِّ فِكْرٍ طَعَامٌ، كَمَا تَوْجَدُ أَطْعَمَةً لِكُلِّ جِسْمٍ. قطعاً کتاب ها غذای اندیشه اند و هر اندیشه ای غذایی
دارد، همانطور که برای هر جسمی غذاهایی یافت می شود.

وَ مِنْ مَزَايَا الْجِسْمِ الْقَوِيِّ أَنَّهُ يَجْذِبُ غِذَاءً مُنَاسِباً لِنَفْسِهِ ، وَ كَذَلِكَ الْإِنْسَانُ الْعَاقِلُ يَسْتَطِيعُ أَنْ يَجِدَ غِذَاءً فِكْرِيًّا فِي كُلِّ مَوْضُوعٍ وَ إِنَّ
التَّحْدِيدَ فِي اخْتِيَارِ الْكُتُبِ كَالْتَّحْدِيدِ فِي اخْتِيَارِ الطَّعَامِ، كِلَاهُمَا لَا يَكُونُ إِلَّا لِطِفْلِ أَوْ مَرِيضٍ .

و از مزیت های بدن قوی این است که غذایی مناسب برای خودش جذب می کند، و همچنین انسان خردمند می تواند غذای فکری هر
موضوعی را بیابد، و قطعاً محدود کردن انتخاب کتاب ها مانند محدود کردن انتخاب غذاست، و هر دوی آنها فقط برای کودک یا بیمار می
باشند.

فَاقْرَأْ مَا تُحِبُّ مِنَ الْكُتُبِ ؛ إِذَا كَانَ لَكَ فِكْرٌ قَادِرٌ، تَسْتَطِيعُ بِهِ أَنْ تَفْهَمَ مَا تَقْرَأُ ، فَالْتَّجَارِبُ لَا تُغْنِينَا عَنِ الْكُتُبِ ؛ لِأَنَّ الْكُتُبَ تَجَارِبُ الْأَمَمِ عَلَى
مَرِّ آلَافِ السَّنِينَ ، وَ لَا يُمْكِنُ أَنْ تَبْلُغَ تَجْرِبَةَ الْفَرْدِ الْوَاحِدِ أَكْثَرَ مِنْ عَشْرَاتِ السَّنِينَ . پس از کتاب ها بخوان آنچه را که دوست داری؛ اگر
اندیشه ای توانمند داری، می توانی به وسیله آن بفهمی هر آنچه را که می خوانی؛ پس تجربه ها ما را از کتاب ها بی نیاز نمی کند؛ زیرا
کتاب ها تجربه امت ها در گذر هزاران سال است، و ممکن نیست که تجربه یک فرد بیشتر از ده سال برسد.

وَ لَا أَظُنُّ أَنَّ هُنَاكَ كُتُبًا مُكْرَّرَةً ؛ لِأَنِّي أَعْتَقِدُ أَنَّ الْفِكْرَةَ الْوَاحِدَةَ إِذَا طَرَحَهَا أَلْفُ كَاتِبٍ ، أَصْبَحَتْ أَلْفَ فِكْرَةٍ . وَ لِهَذَا أُرِيدُ أَنْ أَقْرَأَ فِي
الْمَوْضُوعِ الْوَاحِدِ آرَاءَ عِدَّةٍ كُتَّابٍ ؛ وَ كَمَا نَمَى كُنْمُ كِتَابٍ هَذَا كِتَابِ الْفِكْرِ ، فَالْتَّجَارِبُ لَا تُغْنِينَا عَنِ الْكُتُبِ ؛ لِأَنَّ الْكُتُبَ تَجَارِبُ الْأَمَمِ عَلَى
مَرِّ آلَافِ السَّنِينَ ، وَ لَا يُمْكِنُ أَنْ تَبْلُغَ تَجْرِبَةَ الْفَرْدِ الْوَاحِدِ أَكْثَرَ مِنْ عَشْرَاتِ السَّنِينَ . پس از کتاب ها بخوان آنچه را که دوست داری؛ اگر
اندیشه ای توانمند داری، می توانی به وسیله آن بفهمی هر آنچه را که می خوانی؛ پس تجربه ها ما را از کتاب ها بی نیاز نمی کند؛ زیرا
کتاب ها تجربه امت ها در گذر هزاران سال است، و ممکن نیست که تجربه یک فرد بیشتر از ده سال برسد.

لِأَنَّ هَذَا الْعَمَلُ أَمْنٌ وَ نَفْعٌ مِنْ قِرَاءَةِ الْمَوْضُوعَاتِ الْمُتَعَدِّدَةِ ، فَمَثَلًا أَقْرَأُ فِي حَيَاةِ «نَابِلْيُون» آرَاءَ ثَلَاثِينَ كَاتِبًا ، وَ أَنَا وَاثِقٌ أَنَّ كُلَّ كَاتِبٍ قَدْ
وَصَفَ نَابِلْيُونِ بِأَوْصَافٍ لَا تُشْبِهُ أَوْصَافَ الْكُتَّابِ الْآخَرِينَ . زیرا این کار از خواندن موضوعات گوناگون لذت بخش تر و سودمند
تر است، بطور مثال در زندگی «نابلیون» نظرات سی نویسنده را می خوانم. و من مطمئنم که هر نویسنده ای نابلیون را به صفت های
وصف کرده که با صفت های نویسندگان دیگر شباهت ندارد.

قَرَبَ كِتَابٍ يَجْتَهِدُ الْقَارِئُ فِي قِرَاءَتِهِ، ثُمَّ لَا يَخْرُجُ مِنْهُ بِفَائِدَةٍ ، وَ رَبُّ كِتَابٍ يَتَصَفَّحُهُ قَارِئُهُ ؛ فَيُؤَثِّرُ فِي نَفْسِهِ تَأْثِيرًا عَمِيقًا يَظْهَرُ فِي آرَائِهِ.
أَمَّا الْكُتَابُ الْمُفِيدُ فَهُوَ الَّذِي يَزِيدُ مَعْرِفَتَكَ فِي الْحَيَاةِ وَ قُوَّتَكَ عَلَى الْفَهْمِ وَ الْعَمَلِ، فَإِذَا وَجَدْتَ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ، كَانَ جَدِيرًا بِالْعِنَايَةِ وَ التَّقْدِيرِ.
چه بسا کتابی که خواننده در خواندن آن تلاش می کند، سپس بهره ای از آن نمی برد، و چه بسا کتابی را خواننده اش ورق می زند؛ پس
تأثیر می گذارد در نفسش تأثیری عمیق که در نظراتش آشکار می شود. اما کتاب مفید کتابی است که شناختت را در زندگی و توانت را
در فهم و کار افزایش می دهد، پس اگر آن را در کتابی یافتی، آن قابل توجه و ستایش است.

الْعَقَّادُ أَدِيبٌ وَ صَحْفِيٌّ وَ مُفَكِّرٌ وَ شَاعِرٌ مِصْرِيٌّ؛ أُمُّهُ مِنْ أَصْلِ كُرْدِيٍّ . فَكَانَ الْعَقَّادُ لَا يَرَى الْجَمَالَ إِلَّا الْحُرِيَّةَ؛ وَ لِهَذَا لَا نَشَاهِدُ فِي حَيَاتِهِ إِلَّا
النَّشَاطَ عَلَى رَعْمِ ظُرُوفِهِ الْقَاسِيَةِ . عقاد نویسنده و روزنامه نگار و اندیشمند و شاعر مصری است؛ مادرش از نژاد کرد است.
عقاد زیبایی را فقط آزادی می دید، و برای همین در زندگی اش جز فعالیت نمی بینیم با وجود شرایط سخت و دشوارش در زندگی.
يَقَالُ إِنَّهُ قَرَأَ آلَافَ الْكُتُبِ . وَ هُوَ مِنْ أَهَمِّ الْكُتَّابِ فِي مِصْرٍ . فَقَدْ أَضَافَ إِلَى الْمَكْتَبَةِ الْعَرَبِيَّةِ أَكْثَرَ مِنْ مِئَةِ كِتَابٍ فِي الْمَجَالَاتِ الْمُخْتَلِفَةِ .
گفته می شود او هزاران کتاب خوانده است و او از مهم ترین نویسندگان مصر است. پس به کتابخانه عربی بیش از صد کتاب در زمینه
های مختلف افزوده است.

مَا دَرَسَ الْعَقَّادُ إِلَّا فِي الْمَرَحَلَةِ الْإِبْتِدَائِيَّةِ ، لِعَدَمِ وُجُودِ مَدْرَسَةٍ ثَانَوِيَّةٍ فِي مُحَافَظَةِ أَسْوَانَ الَّتِي وُلِدَ وَ نَشَأَ فِيهَا . وَ مَا اسْتَطَاعَتْ أُسْرَتُهُ أَنْ
تُرْسِلَهُ إِلَى الْقَاهِرَةِ لِتَكْمِيلِ دَرَسَتِهِ . عقاد فقط در مرحله ابتدایی درس خواند، بخاطر نبود دبیرستان در استان اسوان که متولد شدو در
آن رشد کرد. و خانواده اش نتوانستند او را برای تکمیل تحصیلاتش به قاهره بفرستند.

فَمَا اعْتَمَدَ الْعَقَّادُ إِلَّا عَلَى نَفْسِهِ . فَقَدْ تَعَلَّمَ الْإِنْجِلِيزِيَّةَ مِنَ السِّيَاحِ الَّذِينَ كَانُوا يَأْتُونَ إِلَى مِصْرٍ لِزِيَارَةِ الْأَثَارِ التَّارِيخِيَّةِ .
پس عقاد فقط به خودش تکیه کرد. پس از گردشگرانی که برای دیدن آثار تاریخی به مصر می آمدند، انگلیسی را یاد گرفته است.

الدَّرْسُ الرَّابِعُ الْفَرَزْدَقُ (فرزدق)

الْفَرَزْدَقُ مِنْ شُعْرَاءِ عَصْرِ الْأُمَوِيِّ. وُلِدَ فِي مِثْلَةِ الْكُوَيْتِ الْحَالِيَةِ عَامَ ثَلَاثَةِ وَعِشْرِينَ بَعْدَ الْهَجْرَةِ ، وَ عَاشَ بِالْبَصْرَةِ .
فرزدق از شاعران عصر اموی است که در منطقه ای از کویت کنونی در سال ۲۳ بعد از هجرت متولد شد، و در بصره زندگی کرد.
فِي يَوْمٍ مِنَ الْأَيَّامِ جَاءَ بِهِ أَبُوهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ ، فَسَأَلَهُ الْإِمَامُ عَنْ وُلْدِهِ ؛ فَقَالَ : «هَذَا ابْنِي يَكَادُ يَكُونُ شَاعِرًا عَظِيمًا»
در روزی از روزها پدرش او را نزد امیر مؤمنان علی علیه السلام آورد، پس امام درباره فرزندش از او پرسید؛ پس گفت: این «پسر من است؛ نزدیک است که شاعری بزرگ شود.»
فَقَالَ الْإِمَامُ لِوَالِدِهِ : «يَا صَاحِبَ الْوَلَدِ ، عَلَّمَهُ الْقُرْآنَ» . پس امام علی علیه السلام به پدرش گفت: «ای صاحب پسر(فرزند)، به او قرآن یاد بده.

فَعَلَّمَهُ الْقُرْآنَ تَعْلِيمًا ؛ ثُمَّ رَحَلَ الْفَرَزْدَقُ إِلَى خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ بِالشَّامِ ، وَ مَدَحَهُمْ وَ نَالَ جَوَائِزَهُمْ . « پس قطعا به او قرآن یاد داد؛ سپس فرزدق نزد خلفای بنی امیه در شام رفت، و آن ها را مدح کرد و جوایزشان را بدست آورد.
كَانَ الْفَرَزْدَقُ مُحِبًّا لِأَهْلِ الْبَيْتِ : وَ كَانَ يَسْتُرُ حُبَّهُ عِنْدَ خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ ؛ وَلَكِنَّهُ جَهَرَ بِهِ لَمَّا حَجَّ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ فِي أَيَّامِ أَبِيهِ .
فرزدق دوستدار اهل بیت بود؛ و دوستی اش را نزد خلفای بنی امیه پنهان می کرد؛ ولی او آن را آشکار کرد وقتی هشام بن عبدالملک در روزگار پدرش به حج رفت.

فَطَافَ هِشَامٌ وَ لَمَّا وَصَلَ إِلَى الْحَجَرِ لَمْ يَقْدِرْ أَنْ يَسْتَلِمَهُ لِكَثْرَةِ الزُّدْحَامِ ، فَغَضِبَ لَهُ مِنْبَرٌ وَ جَلَسَ عَلَيْهِ يَنْظُرُ إِلَى النَّاسِ وَ مَعَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ كِبَارِ أَهْلِ الشَّامِ . پس هشام طواف کرد وقتی به سنگ رسید، بخاطر کثرت و ازدحام جمعیت نتوانست آن را مسح کند. پس برای وی منبری نصب شد روی آن نشست و به مردم می نگریست در حالی که جمعی از بزرگان اهل شام همراه او بودند.
فَبَيْنَمَا يَنْظُرُ إِلَى الْحُجَّاجِ ، إِذْ جَاءَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ ، فَطَافَ بِالْبَيْتِ ، فَلَمَّا وَصَلَ إِلَى الْحَجَرِ ، ذَهَبَ النَّاسُ جَانِبًا ، فَاسْتَلَمَهُ اسْتِلَامًا سَهْلًا .
پس در حالی که به حاجیان می نگریست، ناگهان زین العابدین آمد، و خانه خدا را طواف کرد، وقتی به سنگ رسید، مردم کنار رفتند، و او به راحتی آن را مسح کرد.

فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ: مَرَدِي إِذَا هَلِ الشَّامِ (مردی از اهل شام) گفت:
«أَيُّهَا الْخَلِيفَةُ ، مَنْ هَذَا الَّذِي قَدْ سَمَحَ النَّاسُ لَهُ بِاسْتِلَامِ الْحَجَرِ ؟!» ای خلیفه! این کسی که مردم به او اجازه مسح سنگ را داده اند کیست؟!
خَافَ هِشَامٌ مِنْ أَنْ يَعْرِفَهُ أَهْلُ الشَّامِ وَ يَرِعْبُوا فِيهِ رَغْبَةَ الْمُحِبِّينَ ؛ فَقَالَ: « لَا أَعْرِفُهُ ، يَا رَجُلٌ» . وَ كَانَ الْفَرَزْدَقُ حَاضِرًا .
« هشام ترسید که اهل شام او را بشناسند و به او همچون دوستداران تمایل و رغبت پیدا کنند؛ پس گفت: « او را نمی شناسم، ای مرد.»
و فرزدق حاضر بود.

فَقَالَ الْفَرَزْدَقُ : أَنَا أَعْرِفُهُ مَعْرِفَةً جَيِّدَةً . پس فرزدق گفت: من او را خوب می شناسم.
ثُمَّ أَنْشَدَ هَذِهِ الْقَصِيدَةَ إِنْشَادًا رَانِعًا : سپس این قصیده را به زیبایی سرود:

هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْخَاءُ وَ طَأْتَهُ
وَ الْبَيْتُ يَعْرِفُهُ وَ الْحِلُّ وَ الْحَرَمُ

این کسی است که سر زمین مکه قدمگاهش را می شناسد/وخانه و بیرون محدوده احرام او را می شناسند.

هَذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمْ
هَذَا التَّقِيُّ النَّقِيُّ الطَّاهِرُ الْعَلَمُ
این فرزند بهترین همه بندگان خداست. این پرهیزگار و پاکیزه بزرگ قوم است.

وَ لَيْسَ قَوْلُكَ: مَنْ هَذَا ؟ بِضَانِرِهِ
أَلْغَرِبُ تَعْرِفُ مَنْ أَنْكَرْتَ وَ الْعَجْمُ
و این گفته تو که این کیست؟ زیان رساننده به او نیست. عرب و غیر عرب کسی را که تو انکار کردی می شناسند.